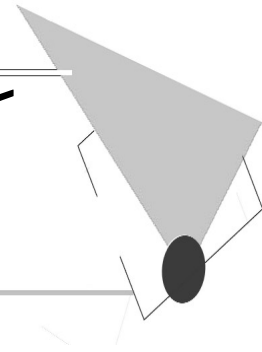


# کیفر خواست، محاکمه و اعدام شیخ فضل الله نوری



دکتر نعمت احمدی

وکیل پایه یک دادگستری و مشاور حقوقی

## □ مقدمه

از نحوه‌ی سوال و جواب اینان هم برمی‌آید که تنها شیخ ابراهیم زنجانی، عضو قضایی دادگاه بود. شیخ ابراهیم، معروف به شیخ ابراهیم مجتهد همانند شیخ فضل‌الله در نجف تحصیل کرده بود و طرفه این که شیخ ابراهیم و شیخ فضل‌الله هر دو در نجف هم‌مباحثه‌یی بودند. شیخ ابراهیم در دوره‌های اول و سوم و چهارم نماینده‌ی مجلس بود، پس از نمایندگی دوره‌ی اول، دوم رییس مدرسه‌ی ثروت و پس از انحلال دوره‌ی سوم مدتی رییس اداره‌ی اوقاف ایران بود. بدیهی‌ست حضور مجتهدی در رأس دادگاه زمانی که هنوز اصول تشکیلات عدلیه نوشته نشده بود و در واقع قضاوت به شیوه‌ی شرعی انجام می‌شد. شیخ مجتهدی همانند شیخ ابراهیم زنجانی، تنها رییس محکمه‌ی انقلابی باشد و سایرین اعضای هیأت منصفه این دادگاه؛ زیرا حکم بدوی قطعی و نهایی بود و محکمه‌ی دیگری برای اعتراض تشکیل نشد، تنها اعتراضی که از ناحیه‌ی شیخ فضل‌الله صورت گرفت این بود... من مجتهد هستم و بر طبق الهامات قوه‌ی اجتهادیه و شم فقاہت راهی را که مطابق شرع تشخیص دادند، پیروی و عمل نمودم.

## چه گونگی دستگیری شیخ فضل‌الله نوری

با نزدیک شدن مجاهدین به تهران و معلوم بودن سرنوشت حکومت محمدعلی‌شاه، طبیعی بود که شیخ فضل‌الله هم از آسیب مصون نخواهد ماند. محمدعلی‌شاه با فتح تهران به سفارت روس پناه برد، ولی شیخ فضل‌الله کماکان حوزه‌ی خود را برگزار می‌نمود. حسن اعظام قدسی به‌نقل از پدرش که از شاگردان شیخ فضل‌الله بوده می‌نویسد:

«... من و جمعی از علما و طلاب در حوزه‌ی درس منزل حاج شیخ فضل‌الله بودیم که یک نفر از سفارت روس وارد شد و با حاج شیخ مذاکره و او را دعوت به سفارت‌خانه نمود. حاج شیخ جواب داد: مسلمان نباید پناهنده‌ی کفر شود، آن‌هم مثل من. و بعد آن شخص اظهار کرد که اگر حاضر نمی‌شوید، بیابند بیرق را بالای سردر خانه نصب نمایند و بیرق را نشان داد و اجازه خواست سر درب عمارت قرار دهد. در این قسمت هم حاج شیخ فضل‌الله جواب داد که اسلام زیر بیرق کفر نخواهد رفت...»<sup>۲</sup>

بعد از فتح تهران، روز ۱۱ رجب سال ۱۳۲۷ برابر با دوم تیر ماه سال

مقاله‌ی حاضر، مربوط به محاکمه‌ی حاج شیخ فضل‌الله نوری- مجتهد طراز اول و صاحب فتوای تهران- به‌دست مشروطه‌طلبان و در نهایت اعدام اوست. صاحب این قلم مدت‌ها دنبال کیفرخواست و یا صورت‌جلسه‌ی مکتوبی از محاکمه‌ی شیخ فضل‌الله نوری بودم. به باورم در تاریخ یکصد ساله‌ی ایران چنین محاکمه‌یی صورت نگرفته‌ست. دادگاه با آن قدرت و توان و متهم با چنان پیشینه و عنوانی، دومین روز فتح تهران دادگاه انقلابی در عمارت جنوبی توپخانه تشکیل شد. دادگاه، حاج شیخ فضل‌الله نوری را به این اتهام محاکمه کرد که چون شیخ فضل‌الله نوری علیه حکومت ملی قیام نموده و سبب قتل هزاران هزار نفوس و خرابی بلاد و غارت و فساد گردیده و حجج‌الاسلام نجف اشرف هم او را مفسد فی‌الارض تشخیص داده‌اند و محکوم به اعدام نمود.

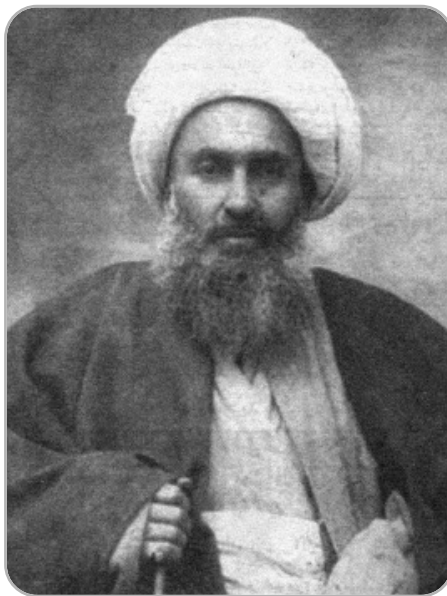
قبل از ورود به متن کیفرخواست و در نهایت حکم آن بدو اعضای محکمه‌ی انقلابی را نام می‌برم.

این اعضا عبارت بودند از: منتصرالدوله‌ی پیشکار، نظام‌السلطان، وحیدالملک شیبانی، جعفر قلی‌خان استانبولی، سالار فاتح، یمین نظام، میرزا علی اصغر احمدخان (خواهرزاده‌ی تقی‌زاده) میرزا محمدخان عمیدالسلطان، میرزا محمدخان (مدیر روزنامه‌ی نجات) اعتلاءالملک، سید محمد ملقب به امام‌زاده، جعفرقلی‌خان بختیاری (سرداراسعد) و در نهایت میرزا ابراهیم زنجانی که دادستانی این دادگاه را بر عهده داشت.

اعضای این محکمه‌ی انقلابی به شرح فوق، توسط مجلس عالی انقلاب متشکل از: (افراد بانفوذی مانند: سپهدار اعظم تنکابنی، سردار اسعد بختیاری و سید حسن تقی‌زاده و میرزا حسن خان وثوق‌الدوله) انتخاب شدند. این گروه بدون توجه به سابقه‌ی قبل و بعد در زمان انتخاب، جزء تندروهای مشروطه بودند و به‌همین اعتبار گروهی تندروتر خود را برای محاکمه انتخاب کردند این ترکیب غیر قضایی در مجموعه‌ی دادگاه شیخ فضل‌الله، یک گمان را قوت می‌بخشد که اولین و آخرین محاکمه‌ی سیاسی ایران با حضور هیأت منصفه تشکیل شده است؛ زیرا به‌جز دادستان که صادرکننده‌ی حکم نیز بود ۱۲ نفر دیگر که عضو دادگاه بودند طبیعی‌ست این گروه به ظاهر اعضای هیأت منصفه بودند نه اعضای قضایی.

۱۲۸۷ به گزارش نادعلی، پیشکار شیخ فضل‌الله که در هنگامه‌ی به‌دارآویختن شیخ فضل‌الله نوری مهر امضاهای خود را به او سپرد تا بشکند که بعد از اجرای حکم اعدام از مهرها سوءاستفاده نشود، صحنه‌ی بازداشت شیخ را با اندکی تغییر با مطلب بالا بیان می‌کند. به گفته‌ی نادعلی:

آقا در کتاب‌خانه‌ی خود بودند و حال نداشتند... فرقی نمی‌کند چه در حوزه‌ی درس و چه در کتاب‌خانه، مرحوم شیخ فضل‌الله نخواست همانند محمدعلی‌شاه به‌جایی پناهنده شود یا بیرق دولتی را بر سر در خانه‌اش آویزان کند. «وقتی صدای حمله مجاهدین را شنید، فرمود: باز چه خبر است؟ در این وقت رییس مجاهدین جلو آمد و گفت: آقا بفرمایید با هم برویم. آقا به در و بام نگاهی کرد و فرمود: این همه تفنگ‌چی برای گرفتن من یک نفر؟ سپس در میان شیون و زاری و ناله‌ی اهل خانه، یوسف‌خان دست ایشان را گرفته، کشان‌کشان بیرون آورد و توی درشکه انداخته، فرمان حرکت داد. سواران مجاهد دور درشکه را گرفته و یک‌سره شیخ را به اداره‌ی نظمیه در میدان توپخانه بردند و در ضلع شرقی عمارت نظمیه زندانی کردند. مجدالدوله، آجودان‌باشی، شیخ حسین چاله‌میدانی با دو فرزندش هم در همین اتاق حبس بودند.



حاج شیخ فضل‌الله نوری

چند روزی آقا حبس بود. مردم شرط‌طلب مرتباً در میدان توپخانه تظاهراتی می‌کردند تا این‌که سیزدهم رجب- روز تولد مولای متقیان امیرالمؤمنین علی (ع) - رسید... بعد از ظهر بود که آقا را از بالاخانه‌ی نظمیه پایین آوردند و مرا با چند نفر مجاهد، مأمور کردند تا ایشان را به عمارت گلستان ببریم. در گلستان عمارتی بود به اسم عمارت خورشید که سه تالار بسیار بزرگ داشت. وارد یکی از تالارها شدیم. تالار مفروش نبود. وسط تالار میزی قرار داده بودند که یک سمت میز یک صندلی بود و طرف دیگرش یک نیمکت. شش نفر آن‌جا روی این نیمکت حاضر و آماده نشسته بودند [...]. سه نفر از این شش نفر مستنطق [بازجو] را من می‌شناختم. در رأس این شش نفر، شیخ ابراهیم [زنجانی] قرار داشت که فوراً از آقا سوالاتی کرد. از اول تا آخر از تحسن حضرت عبدالعظیم پرسید که: چرا رفتی؟ چرا آن حرف‌ها را زدی؟ چرا آن چیزها را نوشتی؟ پول از کجا می‌آوری و از این قبیل چیزها. آقا جواب‌هایی می‌داد [...]. خیلی می‌خواستند بدانند، آقا مخارج حضرت عبدالعظیم را از کجا می‌آورده، آقا هم یکی یکی قرض‌های خود را شمرد و آخر سر گفت: دیگر نداشتم که خرج کنم وگرنه باز هم در حضرت عبدالعظیم می‌ماندم...  
ضمن استنطاق، آقا اجازه‌ی نماز خواست. اجازه دادند. آقا عبایش

را همان نزدیکی روی صحن اطاق پهن کرد و نماز ظهرش را خواند، اما دیگر نگذاشتند نماز عصرش را بخواند. آقا این روزها همین‌طور مریض بود و پایش هم از همان وقت تیر خوردن همین‌طور درد می‌کرد. زیر بازوی او را گرفتیم و دوباره روی صندلی نشانیدیم و دوباره استنطاق شروع شد و در اطراف تحسن حضرت عبدالعظیم سوالاتی کردند.

ضمن سوالات پیروم از در پایین، آهسته وارد تالار شد و پنج شش قدم پشت سر آقا برای او صندلی گذاشتند و نشست. آقا ملتفت آمدن او نشد. چند دقیقه‌ی که گذشت یک واقعه‌ی پیش آمد که تمام وضعیت تالار را تغییر داد. در این‌جا من از آقا قدرتی دیدم که در تمام عمرم ندیده بودم. تمام تماشاچیان وحشت کرده بودند، تن من می‌لرزید، یک‌مرتبه آقا از مستنطقین پرسید: پیروم کدام یک از شما هستید؟ همه به احترام پیروم از سرجایشان بلند شدند. یکی از آن‌ها با احترام پیروم را که پشت سر آقا نشسته بود نشان داد و گفت: پیروم‌خان، ایشان هستند!

آقا همین‌طور که روی صندلی نشسته بود و دو دستش را روی عصا تکیه داده بود به طرف چپ، نصفه دوری زد و سرش را برگرداند و با تغییر گفت: پیروم تویی؟ پیروم گفت: بله، شیخ فضل‌الله تویی؟ آقا جواب داد: بله منم! پیروم گفت: تو بودی که مشروطه را حرام کردی؟ آقا جواب داد: بله من بودم و تا ابدالله هم حرام خواهد بود. مؤسسین این مشروطه همه لامذهب صرف هستند و مردم را فریب داده‌اند.

پیروم پرسید: چرا مخالفت کردی؟ فرمود: من مجتهدم. تشخیص دادم که باید مخالفت و مقاومت کنم. پیروم گفت: اعدام هست!! پاسخ دادند: حرف‌های تو بدتر از اعدام است [...]. آقا رویش را از پیروم برگرداند و به حالت اول خود درآمد. بعد از چند دقیقه پیروم از همان راهی که آمده بود رفت و استنطاق هم تمام شد. همه بلند شدند و یکی از آن شش نفر روبه تماشاچیان کرد و گفت: تا موقعی که صورت جلسه‌ی رسمی منتشر نشده هیچ‌یک از شما حق ندارد یک کلمه از آن‌چه دیده یا شنیده در خارج نقل کند. هر کس یک کلمه فضولی کند، به‌همان مجازاتی خواهد رسید که این شخص الان می‌رسد... هنوز آیین دادرسی ویژه‌ی برای محاکم ترتیب داده نشده بود. محاکمه به شیوه‌ی سابق و همان‌گونه که در محاکم قبل از تدوین قانون اصول محاکمات حقوقی انجام می‌شد، صورت گرفت. بدو شرح اتهامات یا ادعای نام به‌وسیله‌ی شیخ ابراهیم زنجانی قرائت شد. کیفرخواست تنظیم شده. باید نتیجه کار گروهی باشد؛ این کیفرخواست از یک مقدمه و متن ادعای نام تشکیل شده است. ظاهراً مقدمه‌ی این ادعای نام طولانی‌ست، زیرا متن این مقدمه را نگارنده هرچند جست‌وجو کردم، پیدا نکردم. تحقیقات راجع به شیخ فضل‌الله از دو رویه بیرون نیست،

عده‌یی او را محرک اصلی محمدعلی شاه می‌دانند و کوشش می‌کنند هر چه اشکال از فردای به توپ‌بستن مجلس تا روز فتح تهران است را به گردن شیخ فضل‌الله بیندازند و گروهی دیگر سعی بر آن دارند تا شیخ را به تبع اجتهاد خود مبری از هر نوع گناه بدانند. حادثه‌ی محاکمه و محکومیت شیخ فضل‌الله را باید بزرگ‌ترین حادثه‌ی تاریخ مشروطه دانست. حادثه‌ی بی‌کی‌می‌شد به نوع دیگر با آن برخورد، اگر اعضای دادگاه از افراد تندرو نبودند. با تبعید شیخ هم مساله حل می‌شد، زیرا شیخ فضل‌الله با محمدعلی شاه، عین‌الدوله و امین‌السلطان که اولی تبعید و سالی یکصد هزار تومان مستمری و بقیه دوباره به قدرت رسیدند، قابل مقایسه نبود. روحانیون بعد از به‌دار آویخته‌شدن شیخ فضل‌الله نظریات متفاوتی داشتند. جالب است نظر رقیب واقعی شیخ فضل‌الله یعنی سید عبدالله بهبهانی، همویی که با مباران مجلس به عراق تبعید شد و در واقعه‌ی باغ‌شاه بیش‌ترین اهانت‌ها را متحمل شد، وقتی که بعد از فتح تهران به نمایندگی مجلس از سوی علماء انتخاب شد و زمانی که به تهران مراجعت می‌کرد و عده‌ی زیادی از مردم به پیشواز او رفته بودند و سید محمد طباطبایی هم جزء آنان بود، به طباطبایی گفت: ... تو زنده ماندی و شیخ فضل‌الله را در تهران به‌دار زدند و این ثلمه را به اسلام وارد ساختند. چرا نرفتی بند دار را بگیری و به گردن خود اندازی که این ننگ برای اسلام پیش نیاید و این لطمه و سکنه به مشروطیت ایران وارد نشود.<sup>۴</sup>

## کیفرخواست

برگردیم سر اصل مطلب یعنی کیفرخواست شیخ فضل‌الله. گفتم که مقدمه‌ی ادعانه در کتب موجود حتا کتبی که به دفاع از شیخ فضل‌الله و کتبی که علیه او نوشته شده و یا متون دست اول مشروطیت مانند تاریخ بیداری ایرانیان نیامده است. ظاهراً محاکمه از حیث تماشاجی غیر علنی بوده است. حسن اعظام قدسی در کتاب **خاطرات من** در خصوص ادعانه می‌گوید: «... ضمناً لازم می‌دانم بگویم که برای به‌دست آوردن این صورت محاکمه، خاصه ادعانه‌ی نویسنده مدت‌ها زحمت کشیدم تا بالاخره به‌دست آوردم. متن ادعانه در هر کجا چاپ شده، فاقد مقدمه است و این‌گونه شروع می‌شود. وقتی که شدت ظلم و جور مقتدرین و عالم نمایان با احکام ناسخ و منسوخ و ناحق ایشان و تعطیل احکام اسلام، و هرج و مرج امور خاص و عام در ایران به‌نهایت شدت رسید، عموم خلق علاج را به مشروطیت دولت دیدند که اساس آن این است که تصرفات امرا و عالم‌نمایان و پادشاه در نفوس و اعراض و اموال خلایق به‌طور دل‌خواه مطلق نبوده، حدی در تصرف پادشاه و حکام و امرا و دیگران باشد و احکام همیشه چنان‌چه در اسلام مقرر است فرقی بین سید قرشی و غلام حبشی نگذارده، در حق همه جاری شود.

از این‌که وقتی مقتدرین مرتکب فساد بشوند، منعی نباشد؛ ولی ضعیفان در مقابل مجازات شوند، و همیشه در کمال راحت و معبودیت دست‌رنج دیگران را کرانه به‌مصرف عیش و نوش رسانیده و ایشان را در ذلت و بدبختی نگاه‌داشته و همیشه آن‌ها را برای حفظ خود

به‌میدان نیستی روانه می‌نمایند. لذا باید جمعی از عقلا از طرف مردم جمع شده و مشاوره در اصلاح امور مملکت و معیشت و حفظ آب و خاک و دفع تعدی متعديان نموده و نگران باشند که آن‌چه مردم به‌عنوان مالیات برای حفظ امنیت می‌دهند، به‌مصرف عیاشی نرسد.

مظفرالدین‌شاه و بعد از او محمدعلی‌شاه مخلوع این استدعای ملت را قبول کرده، قانون و عهدنامه‌ی اساسی را امضا کردند و جناب‌عالی هم با چند نفر از معروفین علما در استحکام این اساس دخالت داشته و زیاده از هشت ماه، اغلب خودتان حاضر مجلس شورا بودید و با حضور شما و جمعی دیگر، مواد قانون اساسی نوشته شده و با تصحیح شما انجام گردیده، چه شد که ناگهان شق عصای امت نموده، ایجاد خلاف میان مردم نموده و علم مخالفت بلند کرده، جمعی از اشرار را به‌دور خود جمع کرده و مفسد عظیم و علت اولیه‌ی خونریزی پنجاه هزار نفر نفوس ایرانی بی‌گناه و هتک اعراض و رعب قلوب و سلب بیش‌تر از صد کرور اموال و تخریب آبادی‌ها گردیدند. اگر این عنوان حرام بود، چرا خود، هشت ماه در استحکام آن کوشیدی، و اگر حلال و واجب بود، چرا با آن به شدت مخالفت نمودی و مردم را به‌ضدیت یک‌دیگر دعوت فرمودی، چرا بعد از این‌که اظهار مخالفت کردی مکرر به‌تو نصیحت کردند، یک شب خود من بودم در خانه‌ی میرزا سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی هم با بیست و پنج نفر از معتبرترین و کلاء حاضر بودند که قسم غلیظ و شدید در حضور کلام‌الله مجید یاد کردید که خیانت به ملت نکرده و همیشه موافقت با مشروطیت نمایید.

چه شد که بعد از چندی مجدداً قسم و تعهد را شکسته، ندای فساد دادی و چادر مخالفت زدی، بعد جماعتی را گرد آورده، گفتی خلاف من فقط در سر آن یک ماده‌ی قانون اساسی ست، که باز جمعی همان ماده را برداشته در خانه‌ی خود آوردند؛ بنده هم بودم و به اتفاق بیست نفر از وکلای مدلل کردیم که همان ماده، همان‌طور که نوشته شده باشد، باز قرآن حاضر کرده، قسم موکد یاد کردید که دیگر ابدأ مخالفت نکنی و فرمایش به مجلس بیایی.

به ناگاه قسم و عهد را شکسته به حضرت عبدالعظیم رفتی؛ کتباً و نطقاً چه افترا که به و کلا نزدی، چه فساد بود که نکردی، به چه دلیل بی‌دین و دهری خواندی، آیا تصور کردی که در قانون انتخابات به عموم اهل ایران دستورالعمل داده شده که هر کس را متدین و امین دانند، انتخاب کنند؟

آیا همه‌ی مردم، بی‌دین و ایمان بودند که بایی را انتخاب کردند؟ یا سایرین غیر بایی بودند و در میان خود امین را غیر بایی نیافتند. یا این‌که خاصیت دیوارهای بهارستان بود که کسانی که آن‌جا آمده بودند، بعد از چند ماه به‌واسطه‌ی پول‌هایی که شما گرفتید، بایی شدند؟

در حضرت عبدالعظیم هر مجمع فساد که شد، شما رییس آن بودید، جمعی از اوباش مفت‌خوار را از چند هزار تومان تا چند دینار خرج می‌دادید، این پول‌ها را که به شما داده بود که فساد کنید؟ آیا از خود می‌دادید؟ اگر از خود می‌دادید جناب‌عالی هم مثل من از عتبات در حال فلاکت عودت کردید. این پول را از کجا تجارت، صنعت یا کسب

گرد آوردید؟

به چه دلیل در پیش چشم خودت فقرا، ضعفا و ایتام با کمال عسرت معیشت می کردند و تو این اموال فقرا را ضبط کرده، زیاده از عیش با وسعت در چنین مقام به اشرار می دادی؟

اگر شما مشروطیت را حرام دانستید، دیدید که عموم علما مرجع تقلید عتبات و سایر بلاد اسلام ایران، جز چند ریاست طلب دنیاپرست، همه آن را واجب دانستند، و اقلانۀ عشر مردم ایران در طلب آن جان می دادند، آیا ممکن است حرمت چنین چیزی ضروری دین باشد تا منکر آن کافر و مرتد و مستحق قتل گردد؟ نهایت این که بی انصافی کرده می گفتند: مسالهی خلافی ست، رأی من این است که باید تأیید مقتدرین و ظلام کرد، در چنین مسالهی خلافی مخالف آن عاصی نیست، تا چه رسد به آن که کافر باشد.

بعد از آن که آن مقدار پول ها را گرفتید، در حضرت عبدالعظیم به مصرف فساد رسانیدید، نمی دانم چه قدر ذخیره کردید؟ و بالاخره از آن جا مایوس شدید، این حرام که می گفتید کم کم حلال شد و سکوت جایز گردید، زیرا شما تابع اشارات بودید. در واقعه ای میدان توپخانه نمی دانم وجه ماخوذی به چه کثرت بود که به آن شدت اقدامات وحشیانه و متجاهرانه نمودید، خود را رییس اسلام نامیده، با مهتر، قاطرچی، ساریان و کلاه نمدی های محلات و اشرار هم دست شده چادر در میان زده در حضور مبارک شما آن اشرار مستانه فریاد «ما جای و پلو خواهیم مشروطه نمی خواهیم» بلند کرده و همه قسم، رذالت و فحاشی کردند و چند نفر بی گناه را کشتند و به اشاره و سکوت شما از درخت آویخته، چشم مقتول را با خنجر در حضور عالی درآوردند، بفرمایید آن مقدار مصارف که به آن جمعیت با شرارت صرف می شد و جناب عالی شرکت داشتید، از چه محل حلال بود؟ تلگرافات افساد شما به

شهرها در تلگراف خانه ها موجود است، کدام افساد و شرارت را در آن چند روز محض میل محمدعلی میرزا فروگذار کردید؟ آیا می توان گفت: این است حمایت اسلام؟ شما را به هر چه اعتقاد دارید قسم می دهم، اگر حضرت پیغمبر (ص) یا امام (ع) حاضر بودند، آن مجمع شما را به چه نام می دادند.

بعد از این که فساد میدان توپخانه نتیجه ای مطلوبه حاصل نکردید، با دست های مخفی که هشیاران می دیدند، در همه قسم فساد و هرج و مرج در اجتماعات و انجمن ها و اغتشاش بلاد و معشوش کردن ذهن محمدعلی میرزا و تقویت او به مخالفت با ملت، اقدام کافی کردید.

در بیرون رفتن محمدعلی میرزا از شهر به باغ شاه و ترتیب مقدمات تخریب مجلس شورا و محل امید ملت ایران به دست شاپشال یهودی، امیر بهادر، مفاخرالملک، صنیع حضرت، مجدالدوله، حاج محمد اسمعیل مغازه و امثال ایشان، سرسلسله شما بودید و اکثر

دستورالعمل ها را شما می دادید.

آیا در شکستن عهد و قسم و توپ بستن به خانۀ خدا و قتل نفوس و هتک قرآن و زدن افترا و بهتان به وکلای مردم بی تقصیر، و کشتن آن جمع کثیر، محمدعلی میرزا را مصاب می دانستید یا مخطی؟ اگر مخطی می دانستید، چرا نهی نکردید؟ و اگر قدرت نداشتید، چرا مثل ملت علم مخالف و اعتراض و تحسن به حضرت عبدالعظیم و جمع کردن مردم جلوگیری از منکر و رفع فساد نکردید؟ بلکه با کمال خرمی و انبساط به تبریک رفته و اظهار شادمانی کردید و تأیید شدت هایی که کردید، نمودید؟

آیا قتل نفوس و گرفتاری و تبعید محترمین، تصرفات در اموال ملت که ذخیره ای چندین ساله ای ایرانیان بود، و اخذ نقدی بر حکومت ها و اعطاء مناصب و تصرفات در خزانه و مالیه ای مملکت از مالیات و گمرک و تلگراف خانه و غیره و اتلاف اشیا ذخیره، پامال کردن اسلحه ای قورخانه و تقویت فرستادن علیه شهر معتبر ایران تبریز که چندین هزار ضعفا و عجزه و نسوان و اطفال دارد و در خانۀ خود نشسته هجوم بر کسی نمی کردند، بلکه در مقابل زورگویی آن ها از خود دفاع می کردند، این فرستادن توپ ها و افواج و امثال رحیم خان ها و بستن راه آذوقه بر مردم یک شهر، و تخریب و غارت دهات آذربایجان و هتک نسوان و تصرف در تمام امور و اموال مردم به هوای نفس به دست محمدعلی میرزا، مشیرالسلطنه، قوام الدوله، مجدالدوله، امیر بهادر و سایر شرکا که بودند که آیا سلطنت مشروعه عبارت از این گونه کارهاست؟ این ها را شرعی و مصاب می دانستید.



شیخ فضل الله نوری بالای دار

اگر شرعی نمی دانستید، به خط خود نوشته بدهید. اگر شرعی نمی دانستید، به چه جهت تأیید می کردید و شب و روز با مشیرالسلطنه و امیربهادر ترتیبات می دادید، لامحاله مشروطیت از این حرام تر نبود، پس چرا برای منع این کارها اقداماتی نکردید، به حضرت عبدالعظیم نرفتید و به میدان توپخانه جمع نشدید و فریاد نکردید.

در این استبداد صغیر، چه پول ها از مردم برای احکام و توسط و نصب حکام و اعطای مناصب گرفتید؟ و چه پول ها از مال ملت از دست محمدعلی میرزا گرفتید؟ اگر راست بگویید باید بیش از صد هزار تومان از میان برده باشید، آخر این چه بی رحمی است، این مال رعیت بی چاره است، بگویید کجا ذخیره شده، بدهید به هزار قسم مورد حاجت خرج کنند، این وسط چه تحریکاتی شما و امام جمعه (حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران) با میرزا حسن تبریزی و ملا باقر زنجانی و سایر علما نمایان و اشقیاء کردید.

تلگرافات و مکتوبات شما همه را در دست دارند که القاء فساد کرده، به شرکت ایشان خون ها ریخته و خانه ها بر باد دادید و آتش به دودمان ها زدید که هنوز دود آن فضا را تیره کرده، مگر این مردم

بی‌چاره به شما چه کرده‌اند، مگر از برکت مال و خدمات ایشان محترم و مکرم و صدرنشین و معبود و مسجود و نافذالکلمه و صاحب مال و عیش و پارک نشدید؟ آیا جزای خدمات این مردم بی‌چاره این بود؟ این قتال میان لشکری که محمدعلی میرزا و امیر بهادر جمع کرده به تبریز فرستادند و در آن جا با سران ملک جنگ کردند. حکم خداوند این بود که اصلاح در میان این دو طایفه کنید چه اصلاحی کردید؟ آیا به قدر سعی در کشتن ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و قاضی قزوینی اقدام کردید؟ بر فرض عدم اصلاح، حکم خداوند این است که هر یک از این دو دسته را یاغی بدانید، با او جنگ کنید. شما آیا تبریزی‌ها را که در خانه‌ی خود نشسته بودند و یا سرداران ملت را که می‌خواستند به این شهر آمده، مطالب خود را بگویند و جلوی راه ایشان را گرفته مانع شدید، اگر این‌ها را یاغی می‌دانید، پس چرا مخلوط سرباز و قزاق و الواط صنیع حضرت شده با آنها جنگ کردید. اگر لشکریان امیر بهادر را یاغی می‌دانستید، چرا با ملت موافقت نکرده، با آن‌ها جنگ نکردید؟ نگویید چون عمامه داریم و زحمت و مشقت و سینه به گلوله دادن در مقابل آفتاب در خاک خوابیدن را به سر باز داده‌ایم و خود باید از لذایذ متعمم باشیم، مگر حضرت پیغمبر (ص) و علی (ع) عالم نبودند، یا عمامه نداشتند که اسلحه برداشته، جهاد می‌کردند؟

بعد از توپ بستن مجلس و مسجد و هتک قرآن و قتل نفوس، چه محبوبیت در دربار محمدعلی میرزا پیدا شد که شب و روز و اکثر اوقات را با محمدعلی میرزا و امیر بهادر و غالب اوقات در کالسکه مشیرالسلطنه تشریف برده، خلوت‌ها کرده و نقشه برای تخریب بلاد و تعذیب عباد کشیدید. با آن همه قدس و مسجد و عمامه علناً بر عدوات حجج اسلام و آیات الله فی‌الانام که مرجع خاص و عام در عتبات مقدسه هستند، اظهار عناد کردید، بلکه تفسیق هم نمودید.

آیا مجدالدوله، امیر بهادر و ارشدالدوله را بهتر از مرحوم حاج میرزا حسین و آقای خراسانی و آقای مازندرانی تصور می‌کردید؟ چرا خود و امثال خودتان را از ملاهای رشوه‌گیر اجتماع کرده کنکاش‌ها برای سخت‌گیری به مردم و اذیت عدالت‌طلبان می‌نمودید، آزاد حرف می‌زدید و هر کجا می‌رفتید، اما بندگان خدا را از اجتماع و مراوده با یک‌دیگر و گفتن حرف حق منع می‌کردید؟ در این سیزده ماه، چه قدر سرباز و قزاق مسلح در هر معبر گذاشته، هر نوع اهانت و خواری را به مردم می‌کردید. اگر آزادی در حرکات خوب است، چرا مردم را منع می‌کردید؟ بد است، چرا داشتید؟

وقتی محمدعلی میرزا اعلان کرده بود ۱۹ سوال انتخابات و افتتاح مجلس شورا است، شما امثال خودتان را که برای یک فلوس از دین و مذهب دست می‌کشند جمع کرده بر ضد عموم ملت ایران و تمام مسلمانان عالم و علمای عتبات و علمای بی‌غرض احکام نوشته و مهر زده و گفتید، باید مشروطه داده نشود، مشروطه حرام است، از طرف ملت گفتید مردم نمی‌خواهند، با این‌که از آفتاب روشن‌تر است که همه عمداً از روی کنکاش محض دریافته‌اند این‌ها جزئی وجه ردالت بود، مسلماً شما حرام دانسته، رد کردید.

شما که خود را از روسای اسلام نامیده و می‌گویید نهی از منکر

می‌کردید، چرا سایر منکرات را رد نکردید. آیا این حبس و زجرها و گوش‌بریدن و دهان‌توپ‌گذاردن و مهار کردن و جرمه‌ها و رشوه‌ها و غارت‌ها و تعرض به عرض مسلمانان و چوب‌بستن و شلاق‌زدن و شکنجه‌کردن و داغ‌نمودن و تعطیل حدود اسلام و مساجد و احکام و رشوه و شهادت ناحق و ناسخ و منسوخ و خوردن اوقاف، وصیت‌های اجباری، و جمع مال فقرا، و صرف تجملات و فسق و معصیت‌های واضح و تعطیل مساجد، منکرات نیستند؟ چرا به نهی و ردع اقدام نکردید و مضبطه ننوشتید و فریاد نمی‌خواهیم بلند نکردید، همه را بر سر عدالت و حقانیت نیاوردید؟ مرتکب خمر و هر معصیت بلکه هر کافر و مرتد در امان بود، ولی مشروطه‌خواهان در امان نبودند، حتا این‌که مردم برای خلاص از شر شما زیر بیرق فرنگی‌ها و کفر رفتند و به بلاد خارجه گریختند و در پناه خارجه درآمدند و مع ذلک امان نیافتند، مثل دوست‌داران اهل بیت در زمان معاویه.

شما گفتید: مشروطه‌خواه واجب‌القتل است و کافر است. آیا تمام رعایای عثمانی و نه عشر ایرانی و تمام مسلمانان هند و قفقاز، مصر و افریقا، تونس، الجزیره، ترکستان، و سایر بلاد که شب و روز برای آزادی از قید عبودیت کوشش می‌کنند و نشر عدالت را می‌طلبند، همه کفار واجب‌القتل هستند جز شما؟ اشرار و حامیان ظلم و استبداد و معاونان شر و فساد (نعوذ بالله من شرالفساد) آیا شما در همه‌ی اقدامات محمدعلی میرزا، امیر بهادر و مشیرالسلطنه و مجدالدوله از همه پیش قدم‌تر و نقشه‌کش‌تر بودید؟ اهلاک و تخریب آذربایجان و فشار به اهل تهران، و جعل اکاذیب بی‌پایان، مواضعه با بدخواهان ایران از اتباع خارجه و فروختن این مشت خاک، و تنگ‌گیری به متحصنین سفارت عثمانیه و مانع شدن مردم از تحصن و منع آذوقه از ایشان مدتی، بلکه کنکاش در قتل ایشان با ارسال مارها و عقارب و همه قسم تهدید و تعرض.

آیا شما امر کردید به شکستن نمره‌های درهای عمارات مردم که مبلغی به جای آن‌ها صرف شده بود؟ آیا آن‌ها غیر از این‌که مسبب هدایت جوینده می‌شد، ضرری داشت؟ شما که این قدر دقت داشته‌اید چرا از اجتماعات بر استماع نقالی و دروغ‌پردازی‌ها بلکه بیع مسکرات و سایر معاصی را منع نکردید، از تخریب در و دیوار و سقف مجلس شورا مانع نشدید؟

اگر مال محمدعلی میرزا بود ترضیع مال بود، اگر مال دیگری بود ظلم و عدوان؟ به چه جهت توپ‌بستن به‌خانه‌ی ظل‌السلطان و ظهیرالدوله و سایر خانه‌ها و غارت اموال آن‌ها و میرزا صالح‌خان حلال شد، و از جانب شما اقدامی در منع دیده نشد، بلکه ترغیب و تحریک نمودید و می‌گفتید شما برای حفظ اسلام می‌روید خانه خدا به کمک. تا این‌که ایشان موفق شده مسلمانان را بکشند. چه تو را واداشته بود که با آن‌که خود را حجة‌السلام می‌خواندی شب و روز با مشیرالسلطنه و امیر بهادر و مفاخرالملک و صنیع حضرت و مجلل و امثال ایشان در دربار و خانه‌ی خودت خلوت و کنکاش کنی؟ با این‌که خودتان معاشرت با جباران را ممنوع و خلاف شئون علمای دین بلکه از جمله اعانت به عدوان می‌شمردید.

چه گونه ایشان حامی اسلام و علمای عتبات مخرب اسلام شدند؟

چه‌گونه کلاه‌نمدی‌ها فریاد می‌کردند ما دین می‌خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم، با ایشان بودید. اما جمعی از ولایات که هر یک را اقلاده هزار نفر منتخب و متدین دانسته‌اند، ایشان را بایی و هرهری و مخرب شرع می‌نامیدند. چرا محمدعلی میرزا را گول زده و مانع شدید که وفای به‌عهد نکند و سبب این قدر خون‌ریزی بزرگ در ایران و ویرانی هزاران دودمان بلکه دخول خارجه به‌خاک ایران و توحش مردمان شدید؟

این‌ها به‌یک‌طرف، بدترین جنایات، این‌که نقشه‌ی قتل و دستگیری را در مقام محترم حضرت عبدالعظیم خصوصاً با آقا سید علی‌آقا یزدی کشیدید و مفاخرالملک و صنیع حضرت را با اشرار نابه‌کار سید کمال و سید جمال واداشتید که شبانه ریختند بی‌چاره میرزا مصطفی آشتیانی و میرزا غلام‌حسین و رفیقان ایشان را با موحش‌ترین وضعی به‌قتل رساندید. چرا با همه‌ی این‌که دیدید تمام ولایات ایران به‌هم خورده و هیجان ملت از قتل جوانان امت به‌نهایت رسیده، اعلام عمل به‌قانون اساسی را می‌طلبند و محمدعلی میرزا جز قبول، عاجی نداشت و اعلام کرد، باز تو از خون مردم ایران سیر نشده، اصرار داشتی که حرام است و هم مسلکان خود را جمع و کنکاش داشتی که بازی‌ها درآورده، فریاد ما پول و پلو خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم، بلند کنید. حتا این‌که تمام مردم دانستند به‌دستور شما صد توپ تنزیب از بازار گرفته، قاطرچی و مهتر و بنا را عمامه‌یی کردید و باطل‌ال‌سحر این نقشه را به‌کار بردید.

چرا بعد از اعلان قانون اساسی در ماه ربیع‌الثانی با آن همه زحمات ملت و تشکرات که از این اعلان گردید، شروع شد که شورش بلاد تمام بشود، باز هم شماها که عمده خود شما بودید نگذارید محمدعلی میرزا که همه‌ی بلاد از دستش رفته و تهران مانده بود، آن‌وقت جلب قلوب ملت کرده، و بلاد را امنیت داده به‌طور حقیقت اقدام به معیت کرده و فساد را خاتمه دهند، بلکه برای حفظ منافع خودتان سلطنت او را فدا ساخته و واداشتید تا به‌همان تنها کتابت

قناعت کرد، ابدأ تغییری به‌وضع استبداد و سخت‌گیری نداد، و قدمی برای مستدعیات ملت برنداشت تا بالاخره ملت مجدداً مایوس شدند و چاره را منحصر به علاج قطعی دیدند.

چرا بالاتر از همه‌ی خیانت‌ها طرح و نقشه ریختید که بلاد اسلام را به‌دست خارجه بدهید و دیگران را بر ایرانیان حکمروا سازید؟ تمام سعی شما و تهدید ملت منحصر به فروش مملکت بود که التجا به‌دیگران قرار دادید. در باطن، اجانب را دعوت به مملکت کردید، و با کمال بشاشت و خرمی اظهار و انتشار دادید که سادات چین و قزاق چنان، مثل این‌که

برادران عزیز خود را به مهمانی خوانده‌اید. البته با این نقشه تو و شرکای تو بود که محمدعلی میرزا اقدام به جنگ اخیر با ملت کرد، و تو بزرگوار، دویست تفنگ گرفته به‌دست اشرار سپرده و در خانه‌ی خودت جمع و سنگ‌بندی کردی که ملت را بخشی و از هر نوع اقدام مضری کوتاهی نکردید. به چه دلیل اسلحه‌ی ملت را به تصرف اشرار داده و آن‌ها را تحریص به‌قتل ملت کردی؟ چرا تو با هم‌دستان معیت و محمدعلی میرزا را اقلاد در آخر وقت دعوت نکردی؟ که لامحاله شرف یک دودمان سلطنت را نبرده پناه به دولت اجنبی نبرد. لامحاله با ملت معیت کند و یا تسلیم ملت شود. آیا این ملت نجیب گمان داشتی با او محترمانه معامله نکنند؟ یا این‌که یک مرده بنام به‌که صد زنده به‌نگ.

اتهام‌نامه در یک محیط بهت و سکوت قرائت شد. حاج شیخ فضل‌الله به‌دقت به مندرجات آن گوش می‌داد. پس از خاتمه‌ی قرائت ادعاینامه یا اتهام‌نامه‌ی مذکور چند دقیقه صحبتی به‌میان نیامد. همه منتظر بودند که شیخ در مقابل اتهامات مندرجه در لایحه چه عکس‌العملی از خود نشان خواهد داد، چه‌گونه از خود دفاع خواهد کرد، ولی شیخ ساکت بود.

مستعان‌الملک رییس کمیته جهان‌گیر که از طلوع مشروطیت خود شاهد و ناظر کلیه‌ی وقایع و حوادث بود و از مردان باایمان به مشروطیت و آزادی بود و فقط چند نفر مانند مستعان با حقیقت و راست‌گو و با علاقه در این راه جان‌فشانی و استقامت می‌کردند که مردم حاضر به همراهی می‌شدند، به شیخ فضل‌الله گفت که: «در مقابل اتهامات وارده که قرائت شد، چه جواب می‌دهید؟»

### سؤالیه که از حاج شیخ فضل‌الله شد

مطالبیه که در اتهام‌نامه قید شده بود، بر دو نوع بود:

[الف] - بعضی‌ها به‌درجه‌ی مسلم و غیر قابل انکار بود که شیخ جوابی بر رد آن‌ها نداشت. مثلاً واقعه‌ی میدان توپخانه و منبرفتن



شیخ، و تکفیر کردن مشروطه خواهان و بی‌دین خواندن وکلا، و تشویق کردن الواط و اشرار و اوباش را بر ضد مجلس یا رساله در تحریم مشروطیت که به خط خود نوشته و در همه‌ی بلاد منتشر شده بود. و هم چنین تلگرافاتی که به روحانیون شهرستان‌ها کرده بود و آن‌ها را به مخالفت با مشروطیت تحریک نموده بود که در موقع تصرف تلگراف‌خانه به دست مجاهدین افتاد و فتوایی که به امضای خود و جمعی از علمای مستبد طهران نوشته و در باغ شاه تسلیم محمدعلی شاه کرده بود، و اعلامیه‌هایی که با امضای خود در حضرت عبدالعظیم و مدرسه‌ی مروی منتشر نموده بود و از این قبیل.

[ب]- دیگر سوالات قابل دفاع بود که شیخ می‌توانست رد یا انکار کند.

قسمت اول را چون نمی‌توانست تکذیب کند، جواب داد: من مجتهد هستم و بر طبق الهامات قوه‌ی اجتهادیه و شمع فقاقت راهی را که مطابق شرع تشخیص دادم، پیروی و عمل نمودم.

عمیدالسلطان رشتی در جواب شیخ می‌گوید: «شما از بدو مشروطیت با این اساس موافق بودید و قانون اساسی هم که اصول و مقررات مشروطه روی آن استوار است با موافقت خود شما تهیه و به تصویب رسید، و پس از آن هم قانون سیاسی تغییر داده نشد که موجب مخالفت شما بشود» در این جا شیخ قافیه را باخت و در ضمن آن که از قانون اساسی و مشروطه‌ی مشروعه صحبت کرد، گفت: «چند نفر از دشمنان مشروطه بر ضد من تظاهراتی کردند و کار را منحصر به خودشان کرده بودند و می‌خواستند من در آن راهی نداشته باشم و کنار بروم تا هر چه خواهند بهره‌مند گردند. وظیفه‌ی من جلوگیری بود».

سوالات دیگری از شیخ شد که به هر یک جواب داد: ابوالفتح زاده سوال کرد: «بر طبق اقرار صریح صنیع حضرت در محکمه، قتل میرزا مصطفی آشتیانی در حضرت عبدالعظیم به دستور شما انجام یافته».

شیخ این اتهام را رد کرد و گفت: «مفاخرالملک و مجلل السلطان عامل آن قتل بودند و من کوچک‌ترین اطلاعی از آن نداشتم و آن‌ها خود در باغ شاه جلسه داشتند».

میرزا علی خان دیوسالار که در آن موقع معاون پیرم و نظمی بود، سؤال کرد: «شما با سفیر روس سر و سر محرمانه داشتید و سعدالدوله هم حضور داشته است.» شیخ گفت: «ملاقات من با سفرا مخفی نبوده، بلکه علنی بوده است و جنبه‌ی سیاسی و مشورتی نداشته».

منتصرالدوله پیشکار سپهسالار سؤال می‌کند: «در نامه‌هایی که شما به خط خودتان به شیخ الاسلام قزوینی نوشته بودید و در میان نوشته‌های او به دست آمده، به او دستور داده بودید که قوایی تهیه کند و با میلیون جنگ کند». شیخ جواب می‌دهد: «شیخ الاسلام به درجه‌یی با مشروطه مخالف و دشمن بود که احتیاج به تحریک یا تشویق من نبود».

میرزا علی محمدخان سوال می‌کند: «شما جمعی از اوباش را با تنگ‌هایی که از محمدعلی شاه به وسیله‌ی کامران میرزا نایب‌السلطنه

گرفتید، مسلح نموده، تا آخر با ملت جنگ کردید و محارب هستید». شیخ جواب می‌دهد: «هر مسلمان طبق اصول دین مکلف است از خود دفاع کند. من برای دفاع از خود و بستگانم مدافع بودم نه محارب». حاجی خان خیاط که در آن جلسه حضور داشته، نقل می‌کرد که مستعان‌الملک سؤال کرد:

«بر طبق اتهام‌نامه و مندرجات روزنامه، شما محمدعلی شاه را به کشتن ملک‌المکملین و میرزا جهانگیرخان و قاضی قزوینی تحریک و تشویق نموده‌اید و موجب قتل آن بی‌گناهان شدید». شیخ این اتهام را به کلی رد کرد که من اصلاً از دستگیری آن‌ها اطلاعی نداشتم، چون در ساعت اول انجام شده بود.

### گزارش دکتر مهدی ملک‌زاده

دکتر مهدی ملک‌زاده می‌نویسد: «من در سهم خود راجع به فاجعه‌ی باغ‌شاه تردید دارم که حاج شیخ فضل‌الله در قتل شهدای باغ شاه شرکت داشته است. زیرا بعد از ظهر ۲۴ جمادی‌الثانی آن مظلومین را به باغ شاه بردند و صبح فردا آن‌ها را شهید کردند و دیگر فرصت برای اعمال نفوذکردن شیخ نبوده است. برای این که دشمنی محمدعلی شاه با ملک‌المکملین به حدی بوده که تحریص و تحریک شیخ فضل‌الله در کشتن او کم‌ترین تأثیری نداشته و در تصمیم او عامل مهمی محسوب نمی‌شده».

نظام‌السلطنه سوال می‌کند: «بنابه تقاضای شما محمدعلی شاه اسمعیل خان سربابی را به دار آویخت». شیخ جواب می‌دهد: «من کشتن اسمعیل خان را پس از واقعه، مسبوق شدم».

اعضا محکمه هر یک به نوبه‌ی خود سوالاتی می‌نمایند که چون مدارکی از آن‌ها به دست نیامده، لذا به سکوت می‌گذاریم و می‌گذاریم. در خاتمه‌ی جلسه آقای شیخ ابراهیم مجتهد زنجانی - دادستان - به پا ایستاده و به طور صریح چنین می‌گوید: «جناب حاج شیخ فضل‌الله، بر طبق فتوا و حکم حجج اسلام نجف اشرف که سواد آن در همه‌ی ایران منتشر شده (مفسد فی الارض) است و بر طبق قوانین اسلام با او همان معامله‌ی را که خداوند راجع به مفسد فی الارض دستور داده باید رفتار کرد».

شیخ را به اطاقی که محبوس بود، بردند و اعضای محکمه‌ی انقلابیون به شور می‌پردازند. پس از یک ساعت مشاوره به اتفاق رأی می‌دهند که چون حاج شیخ فضل‌الله نوری بر علیه حکومت ملی قیام نموده و سبب قتل هزاران هزار نفس و خرابی بلاد و غارت و فساد گردیده و حجج اسلام نجف اشرف هم او را مفسد فی الارض تشخیص داده‌اند، محکوم به اعدام است. ■

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- ملک‌زاده، مهدی، تاریخ مشروطیت، ج ۵، ص ۱۲۶.
- ۲- اعظام‌الوزاره قدسی، حسن، خاطرات من، ج ۱، ص ۲۶۵.
- ۳- انصاری، مهدی، شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت، صص ۲۳۸-۲۴۰.
- ۴- ترکمان، محمد، اعلامیه‌ها و مکتوبات، ج ۲، ص ۳۵۶.
- ۵- اعظام‌الوزاره قدسی، همان‌جا، صص ۲۶۲-۲۵۷.